

اندیشه‌های آسان‌سازی نحو از دیدگاه نحویان معاصر

*د. عاطی عیبات^۱

د. جعفر عموری^۲

چکیده

پیچیدگی‌های نحو و آرای متفاوت نحویان، از نخستین قرن‌های انتشار زبان عربی، آموزش نحو را با مشکلاتی مواجه ساخته است، به همین جهت، بسیاری از صاحب‌نظران با طراحی مدل‌های نو، سعی کرده‌اند مشکلات آن را برطرف کنند. یکی از مهم‌ترین اهداف این مقاله، نشان دادن سبکی نو در آموزش نحو عربی و رهایی از مشکلات و پیچیدگی‌های نحو سنتی و مسائلی از قبیل رابطه‌عامل و معمول و نظایر آن است. قضایایی همچون توجیه و تأویل در زبان‌شناسی امروزی، اثربخشی چندانی ندارند؛ از این رو نحو توصیفی، جای نحو تجویزی را گرفته است. ابراهیم مصطفی، مهدی مخزومی و تمام حسن، نحوی دانان معاصری هستند که با نحو تجویزی مخالفت نموده و نحو توصیفی را رواج بخشیدند. این پژوهش که به شیوه توصیفی به رشته تحریر درآمده است، به بررسی آرای این نحوی دانان در باب ارائه دیدگاه‌های ساده کردن نحو سنتی می‌پردازد. از مهم‌ترین دستاوردهای این جستار آن است که "ابراهیم مصطفی" مدعی است حرکت‌های اعرابی ساخته متکلم است تا با این کار، بر معنایی خاص در تألیف جمله و ساختار کلام دلالت کند. "آراء مخزومی" و "تمام حسان" درباره‌ی کنار گذاشتن عامل استحکام بیشتری نسبت به آراء ابراهیم مصطفی دارند. "تمام حسان" نیز تغییر نظریه‌عامل به نظام نشانه‌شناسی را مطرح می‌کند؛ زیرا نظام نشانه‌شناسی همبستگی قرینه‌ها در فهم معنا مؤثر است و ما را از نظریه‌ی عامل، بی‌نیاز می‌گرداند.

کلمات کلیدی: رویکرد توصیفی، آسان‌سازی نحو، تمام حسان، ابراهیم مصطفی، مهدی مخزومی.

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه فرهنگیان

^۲ - مدرس مدعو دانشگاه فرهنگیان پردیس رسول اکرم (ص)

مقدمه

علم نحو، پایه و شالوده‌ی ادبیات عربی است؛ این علم همواره راه پرفرازونشینی را پیموده و نحویان بسیاری در پی اصلاح آن برآمده‌اند. از ویژگی‌های نحو بصره، تکیه بر قیاس است. قیاس آن‌چنان سیطره خود را بر ذهن نحویان عرب گسترانده بود که شخصی چون ابن انباری، همه نحو را قیاس می‌دانست (ابن انباری، ۱۹۵۷: ۹۵). گویی بنا بر این بوده است که در تدوین دستور زبان، مباحث دستوری باید به‌نوعی مستدل گردند و از شیوه قیاسی استنتاج شوند؛ لذا در بحث علل، به سه نوع علت نحوی، آموزشی، قیاسی و جدلی اعتقاد داشتند (طلال، ۱۹۹۳: ۶۰).

در علل آموزشی، از راه قیاس می‌توان به ساخت‌های جدید صرفی دست‌یافت؛ در علل قیاسی اگر کسی پرسد چرا «زید» در «إنّ زیداً قائم» به وسیله «إنّ» منصوب شده است؟ می‌گوییم چون «إنّ» شبیه فعل متعدی است و چنین شباهتی کافی است تا مثل آن عمل کند و مصوب «إنّ» شبیه مفعول است و مرفوع آن فاعل (زجاجی، بی تا: ۶۶).

اما درباره علل جدلی، مسئله عامل می‌تواند بهترین نمونه برای بیان نگرش فلسفی منطقی نحویان باشد؛ مسئله‌ای که برای نحویان عرب، به‌ویژه نحویان بصره، از اهمیت زیادی برخوردار است. اساساً اصطلاح عامل و معمول که یادآور علت و معلول است، بیانگر این نکته است که از حیثیت عقلانی، چیزی موجب تأثیر در چیز دیگری می‌گردد، و گرنه از نظر عقلی، وجود یک معمول بدون علت ممکن نیست. نحویان بصره با برگرفتن مسئله عامل، هر جا که برای یک حرکت اعرابی عامل نمی‌یافتند، دچار تأویل می‌گشتند؛ مثلاً در توجیه علت رفع فعل مضارع که یکی از موارد اختلاف میان نحویان کوفه و بصره است، کوفیان تنها به عدم وجود عوامل نصب و جزم بسنده کرده‌اند؛ ولی بصریان معتقدند فعل مضارع به‌این‌علت مرفوع است که در جایگاه اسم قرار گرفته است و مبتدا هم که مرفوع است (ابن انباری، ۱۹۶۱: ۵۲۲).

اما درباره شیوه تحلیل نحویان کوفه، باید گفت روش کوفیان بر سماع مبتنی است که این همان بنای بررسی روش توصیفی است. در روش توصیفی، یعنی «بررسی زبان به شیوه علمی، توجه به زبان گفتار، عدم توجه به قیاس و منطق ارسطویی، بررسی سطوح زبانی بر اساس تحلیل ساختاری، تحلیل کارکردی و معناشناختی» (نوزادحسن، ۱۹۹۶: ۳۰). این جستار در پی واکاوی دیدگاه‌های آن

دسته از نحوی دانان معاصر است که به رویکرد توصیفی اعتقاد دارند و راهکارهایی برای کنار گذاشتن عامل ارائه داده‌اند، به‌طور کلی پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به سؤالات ذیل است:

۱- در میان نحوی دانان معاصر، چه کسانی به توصیفی کردن علم نحو اهتمام ورزیده‌اند؟

۲- نحوی دانان معاصر برای کنار گذاشتن عامل چه راهکارهایی پیشنهاد داده و تا چه میزان

موفق بوده‌اند؟

اهمیت پژوهش

پژوهش حاضر از دو جهت دارای اهمیت است، از یک‌سو علم نحو به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین شاخه‌های علمی رشته زبان و ادبیات عرب محسوب می‌شود و انجام هرگونه پژوهش در این زمینه، دانشجویان این رشته را به بررسی بیشتر قواعد آن و مطالعه و تحقیق عمیق در خصوص مسائل مختلف این علم ترغیب می‌کند و از سوی دیگر به بسیاری از پرسش‌ها و ابهامات موجود در ذهن فراگیران این علم پاسخ می‌دهد که آیا نیازی به بازنگری در علم نحو هست یا نه؟

پیشینه پژوهش

تا آنجا که نگارندگان این سطور مطلع هستند، در زمینه واکاوی دیدگاه‌های نحویان معاصر پژوهشی که دربردارنده آرای چند نحوی دان باشد، به رشته تحریر و رشته نگارش درنیامده است، بلکه بیشتر به مطالعه و بررسی آرای نحوی یک نحوی دان توجه شده است، در ذیل به برخی از پژوهش‌های مرتبط با موضوع پیش رو اشاره می‌نماییم:

۱- نیازی، شهریار و نعیم رحمانی (۱۳۹۲)، همبستگی قرینه‌ها در فهم معنی از منظر تمام

حسان، شماره ۲، سال ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۲.

۲- قمری، عبدالستار (۱۳۸۰)، نگرشی نو به علم نحو و بیان کاستی‌های نحو قدیم، دانشکده

ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، صص ۳۵۹-۳۷۰

وجه تمایز پژوهش حاضر با سایر پژوهش‌ها در این است که دیدگاه‌های نحویان معاصر که دربردارنده آرای نحوی دانان معاصر در آسان‌سازی نحو باشد را به رشته تحریر و نگارش درآورده است.

عوامل عمده مشکل ساختن علم نحو:

همانا نحو عربی خصوصاً و علوم عربی عموماً در نتیجه جنبش وجدان‌های غیور شکل گرفت، بنابراین این جنبش یادآور خطری بود که زبان قرآن و سنت را تهدید می‌نمود و این آگاهی و هشدار باعث مطرح‌شدن جدی تفکر دربارهٔ ایجاد روشی جهت پاسداری از زبان دینشان شد، دینی که در راه دفاع و نشر آن در سرزمین‌های دور و نزدیک جان باختند، پس قواعد نحوی، علمی بود که ماحصل پیشرفت جامعه و عقل عربی به شمار می‌رفت، پس در اینجا لازم و ضروری می‌نمود مشکلاتی را که منجر به سخت شدن نحو می‌گردند، شناسایی کنیم.

۱- عامل: اندیشه عامل نحوی همه‌ی ابواب نحوی را در ساختار کلام عربی تغذیه نمود تا آنجا که چهارچوبی برای به‌کارگیری نحو در جمله گردید و آنچه را دربارهٔ قضیه‌ی عامل و شک و گمان‌های موجود در این حیطه دربر می‌گیرد به سخن و کلام خلیل درباره‌ی علت و معلول نسبت می‌دهند، به‌این ترتیب خلیل بیان‌گذار نظریه شدن دیدگاه عامل گردید، بعد از آنکه علت‌ها بی‌شمار گشتند و دیدگاه‌ها بعد از تسری در منطق و کلام، در لغت مختلف و متنوع شدند و پس از خلیل، شاگردش سیبویه راه او را در این زمینه دنبال نمود (مخزومی، ۱۹۵۸: ۲۶۲).

۲- تعلیل: علت در آغاز حسی بود، زیرا نحویان در شناخت و درک علت، به تجزیه و تحلیل حس می‌پرداختند و به سنگینی یا سبکی آن بر جان استناد می‌ورزیدند.

مثلاً در بعضی جاها می‌گویند: این را به سبب، سبکی منصوب نمودند و دیگری را به خاطر آنکه، اگر رفع می‌نمودند، زشت می‌گردید و یا اینکه آن را جزء اسم‌های اول نمی‌دانستند، منصوب می‌نمودند، اما نحویان بعد از آن در این زمینه بسیار مبالغه نمودند و دربارهٔ علت‌العلل تحقیق نمودند و آن را به تقسیماتی هم چون تعلیمی - قیاسی و جدلی تقسیم نمودند (السیوطی، ۲۰۰۶: ۴۶).

۳- غلو در قیاس: غلو دارای اقسامی است که عبارتند از (حمل فرع بر اصل، حمل اصل بر فرع، حمل مشابه بر مشابه و حمل ضد بر ضد) و نیز دارای چهار رکن است که عبارتند از (مقیس علیه، مقیس، علت و حکم)، درحالی‌که ابن جنی (ت ۳۲۹ هـ) ماده لغوی را به قاعده کلی (قیاس و استعمال، قاعده کلی قیاس شاذ در استعمال، قاعده کلی استعمال شاذ در قیاس، شاذ در قیاس و استعمال) تقسیم کرده است (ابن جنی، بی تا: ۹۹/۲).

نحو عربی و تسهیل آن با رویکرد زبان‌شناختی

دانشمندان جهت سهولت یادگیری نحو راه‌هایی را پیشنهاد کرده‌اند که قائم بر اصول مستحکم است زیرا نمی‌توان شالوده علمی را پی‌ریزی نمود بدون اینکه محکم باشد «خلاصه گفتار اینکه علم نحو باهمه تغییر و تحول از مطالب زائدی که ارتباطی با این علم نداشت، مصون نماند لذا به همان شکل قدیم خود باقی ماند» (قمری، ۱۳۸۰: ۳۶۷-۳۶۸)

علم نحو با توجه به نظریه‌ها پیشینیان برای عصر حاضر کارآیی چندانی ندارد؛ زیرا این عمل برگرفته از فرهنگ قدیم عرب است و شایسته است که به شیوه‌ای که بصریان و کوفیان برای خود تدوین نمودند تدریس شود. به این ترتیب نحو یک موضوع تاریخی است که در مکان و زمان خاص خود قرار دارد. پس باید شیوه جدید برای بهره‌مندی دانش‌آموختگان در زمان حاضر بکار برد و یک شیوه توصیفی را برگزید زیرا «نحو» در مطالعات جدید توصیف است برای زبان توصیفی که دربرگیرنده کلمه و شکل و حرکات است. به این ترتیب اعراب تقدیری در «نحو» امروز محلی از اعراب ندارد زیرا از مبحث توصیف دور است. (همان: ۳۶۸)؛ بنابراین رها ساختن نحو از دشواری باید به بررسی زبان در رویکردهای مختلف مبادرت ورزید این رویکردها را می‌توان در چهار رویکرد عمده خلاصه نمود

۱- رویکرد تطبیقی: که به بررسی رابطه‌ی بین دو یا چند زبان در درون یک خانواده‌ی زبانی

می‌پردازد؛ مثلاً بررسی زبان‌های خانواده‌ی سامی، مثل کنعانی، آرامی

۲- رویکرد تاریخی: بررسی زبان در گذر تاریخ است؛ یعنی بررسی یک پدیده‌ی زبانی از

خلال دوران تاریخی و ثبت تحولات آن

۳- رویکرد مقابله‌ای: این رویکرد به بررسی پدیده‌های دو زبان یا دو لهجه باهدف

دست‌یابی به گونه‌های متفاوت میان آن دو می‌پردازد. در این رویکرد، شرط نیست زبان یا دو لهجه از یک خانواده‌ی زبانی باشد؛ بلکه می‌تواند از دو نوع متفاوت نیز باشد؛ مثلاً بررسی مقابله‌ای ویژگی‌های ترکیبی جمله در زبان عربی و انگلیسی و یا عربی و فارسی

۴- رویکرد توصیفی: این رویکرد از مهم‌ترین رویکردهای حاکم در بررسی‌های زبانی در

اروپا و آمریکاست. در توصیف به این اکتفا می‌کنیم که نشان دهیم گویندگان زبان، این‌گونه‌ی خاص زبان را چگونه به کار می‌برند و به‌هیچ‌وجه امرونهی نخواهیم کرد که مردم فلان واژه‌ی دستوری را به کار ببرند یا نه. (حسینی، ۱۳۸۸: ۳۸).

با درآمدن دانش زبان‌شناسی (دانش شناخت و بررسی علمی زبان)، نقاط ضعف دستور سنتی آشکار گشت؛ چون در زبان‌شناسی شیوه‌ی بررسی زبان، توصیف حقایق زبانی است؛ اما دستور سنتی در پی تجویز قواعد برمی‌آید

در دستور سنتی تکیه بر فرض‌ها و مسائل ذهنی و انتزاعی است که بر زبان تحمیل می‌شود و عنایتی به زبان گفتار نیست؛ بلکه ملاک، زبان نوشتار است. در این روش، هرگاه نمونه‌هایی در زبان یافت شود که با آن تعاریف از پیش فرض شده یا وضع شده سازگاری نداشته باشد، باب انواع توجیه و تأویل گشوده می‌شود؛ اما زبان‌شناس به آنچه گفته می‌شود، علاقه‌مند است، نه آنچه که فکر می‌کند باید گفته شود؛ بنابراین به کار بردن عباراتی چون «باید، لازم است، جایز است، واجب است» که در دستور سنتی فراوان به کار می‌رود و همچنین مسائلی چون «خوب یا بد، درست یا نادرست، صحیح یا غلط، دستوری یا غیردستوری و پذیرش بهترین مرجع تقلید گفتار». از نظر زبان‌شناسی از اعتبار چندانی برخوردار نیست. (همان: ۳۹).

اندیشه آسان‌سازی نحو از دیدگاه معاصران

اندیشه آسان‌سازی نحو پس از گذر از قرن‌های مختلف، مورد استقبال نحویان عصر کنونی قرار گرفت. ابراهیم مصطفی اولین کسی است که در این زمینه پیشگام گشت و کتاب (احیاء النحو) را منتشر ساخت. اقدام ابراهیم مصطفی در زمینه‌ی آسان‌سازی نحو دیگر معاصران را به تکاپو واداشت؛

و ثمره آن تألیف چندین کتاب درزمینه‌ی آسان‌سازی نحو بود کسی مثل شوقی ضیف اگرچه با دیدگاه‌های مطرح‌شده از سوی ابراهیم مصطفی به مخالفت برخاست؛ لیک خود نیز به تدوین کتبی در این باره اقدام نمود، دستاورد کوشش‌های او تألیف کتبی همچون (تجدید النحو) و (تیسیر النحو) تعلیمی قدیماً و حدیثاً) بود. مهدی‌المخزومی از دیگر نحویان معاصر بود که در باب آسان‌سازی نحو اهمیاتی ویژه از خویش به یادگار گذاشت از مهم‌ترین آثار نحوی او می‌توان به (فی النحو العربی نقد و توجیه) اشاره نمود.

در ذیل مهم‌ترین دیدگاه‌های نحوی دانان معاصر را درزمینه‌ی آسان‌سازی نحو از نظر می‌گذرانیم.

ابراهیم مصطفی

از ابراهیم مصطفی پژوهش‌ها و مقالاتی در مجلات مختلف به زبان عربی به‌جا مانده است که قسمت اعظم آن‌ها درزمینه‌ی نحو هستند از جمله مهم‌ترین تألیفات نحوی وی، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- احیاء النحو، کمیته تألیف، ترجمه و نشر، قاهره ۱۹۳۷.
- ۲- تحریر النحو العربی، دارالمعارف، ۱۹۵۸.
- ۳- کتاب القواعد المقررة علی طلبة المدارس الإعدادیه.
- ۴- انجام تحقیق درباره‌ی کتاب سرصناعة الإعراب، اثر ابن جنی (باهمکاری دیگر اساتید)
- ۵- إعراب القرآن الکریم للزجاج تصحیح (باهمکاری دیگر اساتید)

ابراهیم مصطفی و لغو نظریه عامل

نظریه‌ی عامل از اصول و بنیان‌های نحو قدیم عربی به شمار می‌رود. این نظریه، مبتنی بر آن است که هر اثری باید مؤثری داشته باشد، به‌عنوان نمونه، فاعل به‌واسطه‌ی عامل فعل و مبتدا، به دلیل ابتدائیت، مرفوع شده است. علما در ارتباط با تعداد عوامل، اختلاف‌نظر دارند، اما به‌طور کلی برآنند که عوامل نحوی ۱۰۰ قسم بوده و به دو بخش لفظی و معنوی تقسیم می‌شود؛ ۹۸ قسم از

آن‌ها لفظی بوده که شامل: فعل، شبه فعل، حروف جاره، حروف جازمه، حروف ناصبه و ... می‌شود و دو قسم عامل معنوی که شامل ابتدائیت که عامل رفع مبتدأست و خالی بودن فعل مضارع از عوامل جازمه و ناصبه که علت مرفوع شدن آن است. (افغانی، ۱۳۷۴: ۴۸۹ - ۴۹۵)

ابراهیم مصطفی، خواستار لغو نظریه‌ی عامل و تارهای فلسفی - منطقی تنیده شده پیرامون آن است. (مصطفی ۱۹۵۹: ۲۹ - ۳۰) باید گفت وی، نخستین کسی بود که در دوران معاصر خواستار لغو نظریه‌ی عامل شد؛ چراکه به نظر او این نظریه اساس مشکلات نو است و لغو این نظریه، کلید آسان‌سازی نحو قلمداد می‌گردد.

او معتقد است، نحویان قدیم، آن‌چنان در بحث عامل و شرایط عمل آن زیاده‌روی کردند که گویی همه‌ی نحو در این بحث خلاصه می‌شود، وی در بخشی از کتاب خود، مواردی از دیدگاه نحو قدیم را درباره‌ی بحث عامل این‌گونه مطرح می‌کند:

- ۱- نشانه‌ی اعراب بر کلمه، اثری است از عامل مذکور یا عامل محذوف؛ مانند: «قام زیء» که «زیء» به‌وسیله‌ی «قام»، مرفوع شده است و «شکرأ» که به‌وسیله‌ی عامل محذوف منصوب شده است
- ۲- دو عامل، بر یک معمول وارد نمی‌شود، آن‌چنان‌که در باب تنازع مطرح است-
- ۳- عامل اصلی، فعل است که تنها در اسم عمل می‌کند و رفع و نصب می‌دهد
- ۴- اسم، هرگاه شبیه به فعل شود، مانند فعل عمل می‌کند، همچون عمل اسم فاعل در جمله: «أنا ضارب زیءاً»

- ۵- عامل، باید مقدم شود و چنانچه عامل قوی باشد، در دو حالت تقدّم و تأخر عمل می‌کند
 - ۶- حرف هم جزء عوامل است که گاهی با توجه به اصل خود (مستقل) عمل می‌کند؛ اسم را مرفوع و منصوب و مجرور و فعل را مجزوم و منصوب می‌کند و گاهی به خاطر شباهت به فعل مانند آن عمل می‌کند، به‌عنوان مثال: «إن»، به خاطر دلالت بر معنای تأکید که از معنای مخصوص فعل است، به فعل تشبیه شده و مانند آن عمل می‌کند، طبق نظر ابراهیم مصطفی، بزرگان نحو قدیم، تحت تأثیر فلسفه‌ی کلامی در این مباحث غرق شدند و بیهوده دست‌وپا می‌زدند، (همان: ۲۳-۲۶).
- وی، مدّعی است که حرکت‌های اعرابی، ساخته‌ی متکلم است تا با این کار، بر معنایی خاص در تألیف جمله و ساختار کلام دلالت کند. (همان: ۵۰) او در این کلام خود، از ابن جنّی (م ۳۹۲

ه) تأثیر پذیرفته، چراکه او نیز معتقد بود عمل کردن به رفع، نصب، جر و جزم، تنها به متکلم مربوط می‌شود نه چیز دیگر. (قرطبی، ۱۹۴۷: مقدمه‌ی محقق).

در حقیقت، باید گفت که این تصوّر به دلیل ماهیت اعراب و دلایل وجود آن، دقیق نیست؛ چراکه متکلم به تنهایی، وضعیت اعرابی کلمه و علامت دال بر آن حالت را آزادانه و طبق اختیار و اراده‌ی شخصی خود، مشخص نمی‌کند، بلکه این امر تابع ساختارهایی است که عرف اجتماعی زبان موردنظر، اقتضای آن را دارد و بیان علامت اعرابی توسط یک ترکیب کلامی، به این معنا نیست که متکلم تعیین‌کننده‌ی آن اعراب از ناحیه‌ی لغوی است و لو اینکه این امر از نظر اعتبار عقلی درست باشد.

با وجود اینکه نظر ابراهیم مصطفی، پیش‌ازاین توسط ابن جنی و ابن مضاء قرطبی بیان شده، اما نظریه‌ی او از دو بعد دارای برتری‌هایی است: نخست اینکه، او به‌وضوح به ابعاد نظریه‌ی عامل و آثار منفی آن بر نحو پرداخته و دوم اینکه، او تلاش کرده تفسیری برای ظواهر اعراب و نشانه‌های آن ارائه دهد تا با این کار جایگزینی برای نظریه‌ی لغو شده‌ی عامل ارائه کرده باشد. (مبروک، ۱۹۸۵: ۱۰۳).

نقد شوقی ضیف بر آراء ابراهیم مصطفی

شوقی ضیف دیدگاه ابراهیم مصطفی را مبنی بر اینکه تنوین منادی مفرد را در عبارتی همچون (یا زید) منع کرده و آن را برای گریز از شبهه اضافه به یاء متکلم مضموم نموده است، قبول ندارد زیرا به عقیده وی «همه اسم‌های خاص به‌جز غیر منصرف، تنوین دارند و تنوین آن‌ها را دال بر نکره بودن آن‌ها نمی‌توان دانست».

علاوه بر این شوقی ضیف در رد ادعای ابراهیم مصطفی مبنی بر مرفوع بودن اسم إنّ دو عبارات قرآنی (إنّ هذان لساحران) و (إنّ الذی آمنوا و الذین هادوا و الصابون ...) را ذکر می‌نماید شوقی ضیف دیدگاه اخفش را در آیه اول و قرائت اُبی عمرو (إنّ هذین لساحران) و قرائت حفص (إنّ هذان) را ذکر نمود؛ و درباره‌ی آیه دوم می‌گوید: نحویان (و الصابون) را مبتدا و خبر آن را در این آیه محذوف دانسته‌اند. (همان: ۵۶۶).

شوقی ضیف به اجماع نحویان در نصب اسم (إن) و وجود آن در هزاران مورد از قرآن کریم و شعر عربی استناد می‌نماید و در این رد استشهاد مصطفی ابراهیم در رفع اسم (إن) می‌گوید: مشهور آن است که در ذکر قواعد نحوی به حدیث استشهاد نمی‌شود زیرا بسیاری از راویان آن فارس بوده‌اند به این خاطر نه به سیبویه و نه به نحویان بصره و کوفه استناد نمی‌شود. (همان: ۲۸-۲۹).

از جمله مواردی که شوقی ضیف در کتاب احیاء النحو بر آن‌ها خرده گرفته است، نام‌گذاری حروف جر به حروف اضافه است و در این‌باره گفته است این تنها یک اصطلاح غیر رایج است و گمان نمی‌کنم در زمینه‌ی آسان‌سازی کمکی کرده باشد سپس می‌افزاید: اعراب را به جز مضموم و مکسور لغو کرده است؛ بنابراین دیگر منصوبات مانند مفعول به، مفعول مطلق، مفعول فیه، مفعول لأجله، مفعول معه، استثناء، حال و تمیز وجود ندارد؛ و پرواضح است که الغای این موارد باعث می‌گردد. فراگیران علم نحو با وظایف این نوع کلمات در ساختار زبان عربی آشنا نشوند و در فهم و درک اسلوب آن‌ها ابهام به وجود آید. (همان: ۲۹).

شوقی ضیف درباره دیدگاه ابراهیم مصطفی آنجا که معتقد است: «غیر منصرف با فتحه معرب شده است، زیرا از گرفتن تنوین ممنوع شده است» علت واضح و روشنی ذکر کرده است و علت او در آنچه درباره‌ی منادی مضموم گفته شده است، نیز صدق می‌کند زیرا در این‌باره ابراهیم مصطفی معتقد است، اسم هنگامی که از تنوین محروم می‌شود گاهی مانند منادی ضمه می‌گیرد و گاهی مانند غیر منصرف فتحه می‌گیرد بعد از آن شوقی ضیف به بیان ضعف تصورات و تعطیلات ابراهیم مصطفی در باب علامت‌های فرعی اسم مثنی، جمع مذکر سالم و اسماء خمسسه می‌پردازد. نقد شوقی ضیف بر کتاب احیاء النحو به این موارد خلاصه نمی‌گردد بلکه وی درباره خارج ساختن عطف از توابع و خبر را جانشین آن ساختن نیز، از ابراهیم مصطفی انتقاد می‌کند و دیدگاه او را در زمینه‌ی ممنوعیت صرف کلمات (آخر، ثلاث و رباع) رد می‌نماید شوقی ضیف درباره بیشتر مباحث کتاب مذکور می‌گوید: دیدگاه‌های ابراهیم مصطفی نکاتی بر آسان‌سازی نحو اضافه نکرده است بلکه تعطیلات و فرضیه‌های جدیدی بر نحو افزوده است و آن‌ها همان تعلیلاتی هستند که ابن مضاء بر لغو نظایر آن‌ها نزد قداما دعوت کرده است و دیدگاه‌های او مبنی بر اینکه آراء پیشینیان باعث خروج نحو از وظیفه‌ی اصلی خویش می‌شود منصفانه و منطقی است؛ و دیدگاه‌های او

درواقع بررسی پدیده‌های طبیعی نحو درزمینه‌ی صیغه‌های زبان عربی است و خلاصه کردن احکام و قواعد آن‌هاست. بدون آنکه در علت‌هایی فرورویم که در تصحیح نطق و گفتار و استوارسازی زبان، فایده‌ای به همراه داشته باشند (همان: ۳۰-۳۱).

اندیشه‌های آسان‌سازی از دیدگاه مخزومی

مخزومی نحوی دان معاصر دیگری است که به آسان‌سازی نحو برای فراگیران معتقد است وی در این زمینه کوشش‌های بسیاری نمود و این رهگذر تألیفات گران‌مایه و گران‌سنگی از خویش به یادگار باقی گذاشت که در ذیل به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- مدرسه الكوفة النحویة و مناهجها فی اللغة و النحو

۲- فی النحو العربی نقد و توجیه

۳- فی النحو العربی قواعد و تطبیق

۴- المدرس النحوی فی بغداد

مخزومی و تقسیم‌بندی جمله بر اساس مسند

پژوهش گران از زمان افلاطون (ت ۳۴۷ ق.م) تاکنون بیش از سیصد تعریف ازجمله ارائه داده‌اند. دیوسیونس تراکس در قرن اول پیش از میلاد در اسکندریه جمله را این‌گونه تعریف کرده است: «جمله، مجموعه‌ای از کلمات است که اندیشه‌ی کاملی را بیان می‌کند». (نحله، ۱۹۸۸: ۱۱ و ۱۵).

روشن‌ترین و جامع‌ترین تعریف جمله بر اساس مهم‌ترین منابع عربی چنین است.

جمله عبارتی است متشکل از فعل و فاعل مانند: «قام زید» یا مبتدا و خبر، مانند «زید قائم» یا هرگونه عبارتی که در حکم آن دو باشد؛ یعنی اصلشان به یکی از دو مورد اصلی (فعل و فاعل یا مبتدا و خبر) برگردد؛ مانند: «ضرب اللص» و «أفأتم الزیدان» و «کان زید قائماً» و «ظننته قائماً» جمله دو حالت دارد: یا مفید معنایی است که سکوت بر آن جایز است و مخاطب را در انتظار باقی نمی‌گذارد. به عبارت دیگر معنایی کامل را افاده می‌کند که در این حالت به آن کلام می‌گویند مثل:

«قام زیده» یا «زیده قائم» و یا غیر مفید که سکوت بر آن جایز نیست و مخاطبش را در انتظار باقی می‌گذارد که در این حالت اطلاق کلام بر آن درست نیست مانند: «إن قام زیده» زیرا کلام جمله‌ای مفید با معنایی کامل است که سکوت پس‌از آن جایز است؛ بنابراین جمله، لفظی عام‌تر از کلام است. (ابن هشام، ۱۹۹۹: ۵/۲).

مخزومی مانند همهی نحویان پیش از خود به‌استثنای ابن هشام معتقد است جمله دو نوع است: اسمیه و فعلیه؛ و درباره‌ی نوع سوم که از سوی ابن هشام مطرح شده است می‌گوید: ظرف اگر متکی بر ادات نفی و استفهام باشد، جمله فعلیه است؛ مانند: «أفی الدار زیده» یا «هل عندک زیده» و اگر متکی بر ادات نفی و استفهام نباشد، جمله اسمیه است، مانند: «فی الدار زیده» یا «عندک زیده» نه این‌که قسم دیگری را به اقسام جمله بیفزاییم و آن را ظرفیه بنامیم. او همچنین در مورد معیار تشخیص جمله‌ی فعلیه و اسمیه و تقدیر قرار دادن فعل با ابن هشام در تعارض است (المخزومی، ۱۹۸۶: ۵۱).

مخزومی ضمن ردّ نظریه‌ی بزرگان مکتب نحوی بصره و ابن هشام، عقیده دارد جمله‌ی فعلیه و اسمیه با توجه به تعریفی که قداماً از آن به دست داده‌اند، فقط از جهت لفظی و ظاهری باهم فرق دارند و از جهت ساختار نحوی و معنایی یکی هستند و هیچ فرقی در آن دو دیده نمی‌شود. برای نمونه، دو جمله‌ی «طَلَعَ البدر» و «البدرُ طلع» که طبق نظر نحویان قدیم به ترتیب فعلیه و اسمیه است از نظر معنی و ساختار یکی هستند و هیچ فرقی باهم ندارند. در هر دو جمله مسندالیه «البدر» و مسند «طلع» است. تنها فرقی‌شان در ظاهر و لفظ است که در جمله‌ی اول مسند مؤخر و در جمله‌ی دوم مقدم شده است.

بنابراین معنای هر دو عبارت چنین است: «ماه طلوع کرد». طبق نظر مخزومی جمله‌ی فعلیه جمله‌ای است که مسند آن بر تجدد دلالت کند یا به دیگر سخن، مسندالیه آن موصوف تجددی و مسند آن، فعل باشد. مخزومی، جمله‌ی اسمیه را جمله‌ای می‌داند که مسند آن بر ثبوت و استمرار دلالت کند یا به عبارت دیگر، مسند آن اسم باشد. (همان: ۳۹-۴۱).

بر اساس تعریفی که مخزومی از دو جمله‌ی فعلیه و اسمیه به دست داده می‌توان «طَلَعَ البدر» را برای جمله‌ی فعلیه و «البدرُ طالع» را برای جمله‌ی اسمیه به کار برد. طبق نظر وی، جمله‌ی «البدرُ طلع» را نمی‌توان جمله‌ی اسمیه به حساب آورد؛ چراکه مسند این جمله فعل است.

مخزومی در بخشی از کتاب خود به این نکته اشاره می‌کند که اگر جمله‌ی «البدْرُ طَلَع» را جمله‌ی فعلیه بدانیم به بسیاری از مشکلات و پیچیدگی‌های نحو قدیم پایان می‌دهیم. او سپس در ردّ ادعای نحویان مبنی بر اسمیه بودن این جمله و جملاتی مشابه آن، به دلایل زیر استناد می‌کند:

۱- در صورت اسمیه بودن جمله‌ی «البدْرُ طَلَع»، کلمه‌ی «البدْر» مبتدا و فاعل فعل، ضمیر مستتر «هو» است که به مبتدا برمی‌گردد این امر سبب می‌شود تا یک جمله‌ی بسیط (صغری) به یک جمله‌ی مرکب (کبری) تبدیل شود؛ که مسندالیه در اولی «البدْر» و در دومی ضمیری است که به مبتدا برمی‌گردد.

۲- در مواردی که ادوات شرط بر چنین جمله‌هایی وارد شوند، مجبور می‌شویم فعلی در تقدیر بگیریم. در آن صورت «البدْر» فاعل فعل مقدر است. برای نمونه در جمله «إِنَّ الْبَدْرُ طَلَع»، کلمه «البدْر» فاعل برای فعل شرط محذوف است؛ بنابراین تقدیر جمله چنین است: «إِنَّ طَلَعَ الْبَدْرُ طَلَع»
۳- جمله‌ی «البدْر طلع»، جمله‌ای فعلیه است که تقدیم مسندالیه، تنها برای اهتمام است.

۴- فعل در زبان سامی و عربی، اساس کلام را تشکیل می‌دهد، پس نظر ابن هشام و بصری‌ها مردود است.

مخزومی در چنین جملاتی، فعل را خالی از ضمیری می‌داند که بصری‌ها آن را فاعل می‌شمرند. وی معتقد است که فرق آن با جمله «طلع البدْر» این است که جای مسند و مسندالیه عوض شده و در حقیقت اسناد، هیچ‌گونه تغییری رخ نداده است. (همان: ۴۲ و ۴۳).

در تأیید دلیل چهارم مخزومی می‌توان به این نکته اشاره کرد که اندیشه و ذهنیت عربی اقتضا می‌کند که جمله‌ی فعلیه اصل باشد؛ چراکه سلیقه و فطرت عرب در بسیاری از حالات عادی، توجه او را به حدث و رویداد جلب کرده است. در چنین ترکیب‌هایی متکلم نمی‌خواهد توجه شنونده را به کسی که حدث یا رخداد از او سرزده، جلب کند قصد وی، خبر دادن از حدوث است. پس در چنین مواقعی، متکلم خبر خود را با فعل آغاز می‌کند؛ مانند: «عدا الفرس» یا «عاد المسافر». گاهی عرب به جمله‌ی اسمیه پناه می‌برد و آن زمانی است که قصدش توجه دادن به فاعل یا زدودن شک از کسی باشد که فعل از او سر زده است. در مواقعی اسم را پیش از فعل می‌آورد تا آن را تخصیص دهد و یا شک و شبهه را از شنونده بزدايد و مانع گمان باطل او شود. (الجارم،

نحویانی که تقدیم فاعل را بر فعل جایز نمی‌دانند، برای اثبات ادعای خود دلایل گوناگونی آورده‌اند برای نمونه، ابن انباری در این زمینه می‌گوید: «فاعل به‌متاب‌ی جزئی از کلمه یعنی فعل است» یا ابن یعیش که معتقد است تقدیم خبرِ فاعل یعنی فعل، واجب است؛ زیرا افزون بر خبر بودن، عامل معمول یعنی فاعل است و رتبه عامل آن است که قبل از معمول ذکر شود.

با نگاهی کلی به دیدگاه نحویان بصره در این زمینه، یعنی جایز نبودن تقدیم فاعل بر فعل می‌توان به یک دلیل اصلی و مشترک پی برد که همانا جایز نبودن تقدیم معمول بر عامل است. به‌عبارت‌دیگر آن‌ها معتقدند که فعل، عامل و فاعل، معمول است و از آنجاکه عامل باید قبل از معمول بیاید بنابراین، فعل نیز باید قبل از فاعل بیاید. این همان مسئله‌ای است که بارها نحویان کوفه و به پیروی از آنان نحویانی چون ابن مضاء قرطبی، ابراهیم مصطفی، ابراهیم السامرائی، شوقی ضیف و مخزومی آن را مردود دانسته و در ردّ آن تقدیم فاعل بر فعل را روا دانسته‌اند. ابن مضاء در این زمینه می‌گوید: چیزی که باعث شد در جمله «زید قام» فاعل جمله را ضمیر مستتر (هو) بدانند قطعاً سخن نحویان است که گفته‌اند: فاعل مقلّم نمی‌شود. (القرطبی، بی تا: ۹۰).

مخزومی ضمن ردّ این نظریه‌ها معتقد است که این تعاریف و توجیهاات با طبیعت زبان هیچ سازگاری ندارد و فقط تعلیلی فلسفی است که موجب دشواری فهم می‌گردد. در حقیقت نحویان پیشین، عامل نحوی را با علت فلسفی مقایسه کردند و به این نتیجه رسیدند که چون تقدیم معلول بر علت جایز نیست، بنابراین تقدیم معمول بر عامل هم جایز نیست. (المخزومی، ۱۹۸۶: ۴۳)

حقیقت آن است که جمله، صورت لفظی فکر و اندیشه است. اندیشه‌ای که ظهور خارجی پیدا می‌کند. کارکرد آن هم انتقال مفاهیم ذهنی متکلم به ذهن شنونده است. جمله نیز از دو رکن ساخته می‌شود: مسندالیه و مسند. تقسیم‌بندی پیشینیان بر اساس تکیه بر مسندالیه است که در زبان عربی جایگاه مهمی ندارد؛ بنابراین بهتر آن است که بگوییم «تقسیم جمله باید بر اساس مسند باشد نه مسندالیه؛ زیرا اهمیت سخن یا یک خبر بر معنای مسند و کارکرد آن استوار است». (همان: ۸۶).

اعراب جمله از دیدگاه مخزومی

ابن هشام، جمله را به دو گروه تقسیم کرده است. گروه اول که محلی از اعراب ندارد هفت بخش می‌شود و گروه دوم شامل جمله‌هایی است که محلی از اعراب دارند که عبارتند از:

- ۱- جمله‌ی خبریه، مانند: «زیدٌ أضرُّهُ»
- ۲- جمله‌ی حالیه، مانند: «ولا تَمَنَّ تَسْتَكْتِرُ»
- ۳- جمله‌ی مفعولی، مانند: «قال: إني عبدالله»
- ۴- جمله‌ی مضاف إليه، مانند: «والسلامُ علىَّ يومَ وُلِدْتُ»
- ۵- جمله‌ی جواب شرط جازمی که مقرون به فاء یا اِذای فجائیه باشد، مانند: «إن تقم فسأقوم»-۵-

- ۶- جمله‌ی وصفیه، مانند: «من قبل أن يأتيَ يومٌ لا بيعُ فيه»
- ۷- جمله‌ی تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب دارد، مانند: «زیدٌ قام أبوه و قعدَ أخوه» (ابن هشام، ۱۹۹۹: ۴۸/۲).

مخزومی، نظریه‌ی نحویان از جمله ابن هشام را درباره‌ی اعراب محلی جمله‌ها، برآمده از تئوری عامل و معمولی می‌داند که ذهن نحویان را تحت‌الشعاع خود قرار داده است تا جایی که وظیفه‌ی لغوی جمله را فراموش کردند و به مسائل حاشیه‌ای که هیچ سودی برای نحو ندارد پرداخته‌اند. مخزومی معتقد است هر جمله‌ای دو وظیفه دارد: یکی وظیفه‌ی عمومی که میان همه‌ی جمله‌ها مشترک است؛ چه آن‌هایی که به نظر نحویان محلی از اعراب دارند و چه آن‌هایی که محلی از اعراب ندارند. آن وظیفه عبارت است از انتقال مفاهیم ذهن متکلم به گوش شنونده. دیگری وظیفه‌ی خصوصی است که مخصوص همان جمله‌هایی است که طبق نظر نحویان، محلی از اعراب دارند؛ یعنی جمله‌هایی که نقش خبریه، وصفیه، حالیه و ... دارند. مخزومی در ادامه با بیان یک مثال روشن ثابت می‌کند که بحث اعراب محلی، هیچ تأثیری در فهم معنای کلام ندارد و امری زاید و بی‌حاصل است. او درباره‌ی اعراب جمله‌ی «محمد أبوه فقیه» می‌گوید بهتر آن است که بگوییم «محمد» مبتدأست و عبارت «أبوه فقیه» خبر مبتدأ. یا درباره‌ی جمله‌ی «جاءنا رجل یتوکأ علی عصا» همین‌که بگوییم عبارت «یتوکأ علی عصا» جمله‌ی وصفیه‌ای است که برای تخصیص نکره آمده است، کفایت می‌کند. از آنجاکه مخزومی به دنبال ابطال اندیشه‌ی عامل نحوی است، معتقد است که اگر عمل فعل را که از قوی‌ترین عامل نحوی است از بین ببریم، حذف بقیه‌ی عوامل نحوی به آسانی صورت می‌پذیرد. (المخزومی، ۱۹۸۶: ۶۱ و ۶۲).

۱- تغییر نظریه عامل به نظام نشانه‌شناسی

به‌منظور کشف نقش نشانه‌های متون، به تحلیل عوامل نحوی با رویکرد نشانه‌شناسی نیاز داریم. نشانه‌شناسی به‌مثابه‌ی کاربرد شاخه‌ای از فنون زبان‌شناسی، دارای روش‌ها و الگوهایی نظام‌مند است و خواننده را به‌سوی تحلیل‌های معنایی جامع، رهنمون می‌سازد. به کمک نشانه‌های موجود در متن می‌توان به‌نوعی از نظم، «هم‌گرایی، واگرایی، هم‌سویی، دگرسویی، همگونی و دگرگونی با نشانه‌های دیگر» پی برد و روابط حاکم بر اجزای کلام را بر مبنای آن تفسیر کرد (شعیری، ۱۳۸۵: ۱). بر اساس این دیدگاه، زیربنای نحو عربی که بر اساس نظریه «عامل نحوی» طرح‌ریزی شده است، به‌مثابه یک نظام نشانه‌شناسی دستوری عمل می‌کند که در این نشانه‌شناسی دستوری مبتنی بر نظریه عامل نحوی، نحو عربی، بر اساس نشانه‌های نحوی به مرفوع، منصوب، مجرور و مجزوم طبق تأثیری که دارند، دسته‌بندی شده است. (میرزایی و همکاران، بی‌تا، مقدمه)

۲- نظریه‌های زبان‌شناسی

نظریات جدید زبان‌شناسی را می‌توان در شکل‌گیری این نظریه سهیم دانست. از مواردی که این فرضیه را تقویت می‌سازد، مقید نبودن موافقان این نظریه از جمله حسان تمام به ساختارگرایی و اضافه کردن نقش‌گرایی به آن است. نقش‌گرایی مکتبی است که در مقابل ساختارگرها ایجاد شد و به کارکرد و نقش زبان بیشتر اهمیت می‌داد تا به ساختار آن. ریشه‌های این نظریه، به زبان‌شناسان حلقه پراگ بازمی‌گردد. (حاجی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۳۶). البته نباید فیرث را که صاحب نظریه بافت موقعیت بود و خود یکی از اساتید تمام حسان است در شکل‌گیری این نظریه نزد وی انکار کرد. بحث انسجام هالیدی و حسن نیز به‌نوعی می‌تواند در این نظریه تأثیر گذاشته باشد، چراکه انسجام در تفکر هالیدی عبارت است از ابزارهای زبان‌شناختی اعم از دستوری، واژگانی و معنایی که موجب پیوند جمله‌ها با یکدیگر می‌شوند و در قالب واحدهای بزرگ‌تری به هم متصل می‌گردند. (اقا گل‌زاده، ۱۳۸۵: ۹).

۳- جایگاه نظریه همبستگی

این نظریه برخلاف سایر دیدگاه‌های تجدید نحو، توانسته جایگاه قابل قبولی در محافل علمی به دست آورد. احمد الجندی می‌گوید: این نظریه توانست نقش قرینه‌هایی که نحویان به سبب توجه زیاد به اعراب، به فراموشی سپرده بودند، آشکار کرده و نظریه‌ای جدید در زبان عربی مطرح سازد و این نظریه لازم است کاربردی شده و جنبه آموزشی یابد. (الجندی، ۱۹۸۴: ۳۲۰). الجندی که از نحویان معاصر است، بر این باور است که این نظریه، اندیشه‌های نویی را در پژوهش‌های نحوی به دست داده و قابل تقدیر است، ولی نحویان قدیم هم به نقش دیگر قرینه‌ها توجه داشته و اهمیت آن را در فهم معنی درک نموده‌اند. نظریه همبستگی قرینه‌ها، نحو عربی را به جایگاه واقعی خود رساند و گام بسیار مهمی در زمینه آموزشی زبان برداشته و نحو را بر اساس نقش و کارکرد یا همان معنی، بررسی کرده است. (بسنده، ۲۰۰۷: ۳۰۳). در طرف مقابل گروهی، این نظریه را فاقد هرگونه تجدید و نوگرایی در زبان دانسته و آن را فقط نوعی پژوهش نقدی بر اساس مکتب ساختارگرایی و با بهره‌مندی از میراث زبانی قدیم تلقی می‌کنند. همان‌گونه که بر این باورند این نظریه نتوانسته الگویی نو و آموزشی برای زبان عربی به دست دهد و فقط در برخی مسائل نوآوری داشته است. (حسان، ۲۰۰۲: ۲۰) بیشترین نقد وارد بر همبستگی قرینه‌ها، کاربردی نشدن و تطبیق نیافتن آن بر همه ابواب نحو است. (نیازی و رحمانی، ۱۳۹۲: ۲۵۷).

تمام حسان و تغییر نظریه عامل به نظام نشانه‌شناسی

جرجانی را می‌توان پیشگام نگرش همبستگی قرینه‌ها در فهم معنی دانست. وی این مسئله را تحت عنوان نظم، مطرح ساخته و اصطلاحات تعلیق، توخّی و معانی نحو را در توضیح آن ذکر کرده است. قصد وی از بیان این مسائل، پیوستگی کلمات در جمله و متن بوده، این‌که برای فهم معنی، باید نگاهی کلی به فضای متن داشت و نظم حاکم بر آن را که حاصل قرار گرفتن قرینه‌های مختلف در کنار یکدیگر است، درک نمود. این مسئله در «دلایل الاعجاز» این‌گونه آمده است: لیسَ النَّظْمُ سِوَى تَعْلِيقِ الْكَلِمِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ. (الجرجانی، ۲۰۰۱: ۱۵).

می‌توان گفت اولین کسی که سعی در بیان قرینه‌ها به صورت یکپارچه و منسجم کرده، جرجانی است. وی قرینه‌های مختلفی همچون صیغه، ادات، تلازم، رتبه، مطابقت و نغمه‌نگار را ذکر نموده و آن‌ها را قرینه‌های تعلیق نامیده است. (عبداللطیف، ۱۹۸۳: ۱۱۳-۱۱۲). یکی از نحویان معاصر (تمام حسان) است که از پیروان آسان‌سازی نحو است و با تغییر نظریه عامل به نظام نشانه‌شناسی موافق است و عامل را به‌عنوان یک قرینه می‌شناسد در نظریه همبستگی، از لحاظ ساختاری و معنایی، بسیار شبیه نظریه نظم عبدالقاهر ولی تمام حسان این نظریه را به‌عنوان یک الگو نپذیرفته و فقط در برخی موارد از آن بهره برده است. عمده دلیلی که می‌تواند توجیهی بر این گفته باشد این است که عامل در نظریه نظم عبدالقاهر نقشی اساسی ایفا می‌کند، ولی همبستگی قرینه‌ها، در دیدگاه تمام حسان، جایگزینی برای عامل است. از طرفی مبنای زبان‌شناسی توصیفی بر توصیف ماده زبانی بوده و از هرگونه تفسیر و تحلیل فلسفی به دور است. البته وی از نظریه نظم در تبیین نظریه خود بهره برده، ولی آن را مبنای کار خود قرار نداده، هم‌چنین «هدف نظریه نظم عبدالقاهر به دست دادن پژوهشی نحوی نبوده، بلکه وی صحت قواعد نحوی را شرطی برای رسیدن به زیبایی اسلوب می‌داند، به همین سبب نظام کاملی بر اساس نظریه‌اش در علم نحو ارائه نداد». (همان: ۱۱۴-۱۱۳) نگاه عبدالقاهر نگاهی فراجمله‌ای و متنی بوده، نظریه همبستگی نیز نگاهی فراجمله‌ای را می‌طلبد تا مجموع قرینه‌ها در کنار هم معنی را تولید کنند. (نیازی و رحمانی، ۱۳۹۲: ۲۵۵).

تمام حسان و همبستگی قرینه‌ها در فهم معنی و بی‌نیاز شدن از عامل

علم نحو اگرچه به موارد مهمی همچون ذکر و حذف، تقدیم و تأخیر، قرینه‌ها و تفسیر بعضی تعبیرها توجه دارد، ولی اولین موردی که به آن اهمیت می‌دهد، اعراب آخر کلمه‌ها است. (السامرائی، ۲۰۰۷: ۱). این نوع نگرش سبب توجه بیش‌ازحد به قرینه‌های اعراب و کم‌رنگ شدن نقش دیگر قرینه‌ها و شکل‌گیری پدیده‌ی عامل گشت. تمام حسان با مطرح کردن این نظریه، خواستار توجه به روابط موجود در ساختار جمله و متن شد تا از این طریق، معنی، بهتر فهمیده شود. وی مجموعه‌ای از قرینه‌های لفظی و معنوی را برمی‌گزیند و فهم معنی را منوط به درک این قرینه‌ها می‌داند و بر این باور است که نمی‌توان هیچ‌کدام از این قرینه‌ها را به‌تنهایی در نظر گرفت و می‌بایست آن‌ها را یکپارچه و پیوسته به‌منظور فهم معنی بررسی کرد. منظور از قرینه در این

نظریه، قرینه‌ی لفظی و معنوی است. دلیل اختیار این قرینه‌ها از میان قرینه‌های دیگر، به نوع نگاهش به مسئله‌ی قرینه‌ها بازمی‌گردد. وی با توجه به اهمیت زیاد نحویان به اعراب و شکل‌گیری عامل و از آنجایی که عامل نیز پدیده‌ای لفظی یا معنوی است، این قرینه‌ها را به صورت یکپارچه برای بی‌نیازی از عامل به دست داده است. قرینه‌های لفظی عبارتند از: اعراب، رتبه، صیغه، مطابقت، رابطه، تلازم، ادات، نغمه‌نگ. (حسان، ۱۹۷۳: ۲۴۱ - ۲۰۵).

اعراب: در این‌که اعراب قرینه‌ای مهم در فهم معناست، شکی نیست. برای نمونه ترکیب «ما أحسن زید»، در صورت مشخص نبودن اعراب «زید» و «أحسن»، سه معنای متفاوت را می‌توان از آن اراده نمود: نفی و تعجب و استفهام، ولی پس از اعراب، معانی واضح می‌شود: ما أحسنَ زیدٌ: نفی، ما أحسنَ زیداً: تعجب، ما أحسنُ زیدٌ: استفهام. (نیازی و رحمانی، ۱۳۹۲: ۲۴۴).

رتبه: جایگاه کلمه در جمله را گویند، برای نمونه، فاعل پس از فعل و صله پس از موصول می‌آید. وی رتبه را به پایدار و ناپایدار تقسیم می‌کند. منظور از پایدار رتبه‌ای است که هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند: مانند موصول و صله، موصوف و صفت، بدل و مبدل منه و جار و مجرور؛ زیرا که همیشه صله پس از موصول و مجرور پس از جار می‌آید. ناپایدار آن است که بتوان جایگاه آن را جابه‌جا نمود: مانند مبتدا و خبر، فاعل و مفعول، حال و... (همان، ۲۴۴).

صیغه: ساختار هر صیغه‌ای، نوعی کلمه را می‌طلبد. برای نمونه، از فاعل و مبتدا انتظاری جز اسم بودن نیست و اگر هم در جایگاه مبتدا یا فاعل، فعل آمد، آن فعل در جایگاه اسم قرار گرفته است، مانند «ضَرَبَ فَعْلٌ مَاضٍ»، در این مثال «ضرب» از نظر صیغه، فعل است و به معنای اسم منتقل شده است.

مطابقت: میان برخی کلمات می‌بایست تطابق‌هایی باشد تا معنی واضح شود. برای نمونه موصوف و صفت باید در مواردی مطابقت داشته باشند تا به رابطه‌ی موصوف و صفتی، پی برد. این مطابقت در پنج مورد است: اعراب، عدد (مفرد و مثنی و جمع)، شخص (متکلم و مخاطب و غایب)، نوع (مذکر و مؤنث)، معرفه و نکره بودن. این قرینه نیز نقش مهمی در فهم معنی دارد و گاهی رعایت نکردن آن سبب دشواری فهم معنی می‌شود، مانند: «الرَّجُلَانِ الْفَاضِلَانِ تَقْوَمَانِ» (همان: ۲۴۵).

رابط: این قرینه، بیانگر اتصال میان دو امر مرتبط با یکدیگر است، مانند مبتدا و خبر، موصول و صله، حال و ذوالحال، شرط و جواب شرط. این ارتباط به وسیله‌ی ارجاع ضمیر، حرف، اسم اشاره، تکرار لفظ و ... بیان می‌شود. برای نمونه در جمله‌ی «إِنْ رُجُلًا مِنْهُمْ كَلَّمَكَ فَكَلِّمَهُ»، «فَاءِ جواب شرط» قرینه‌ای لفظی است که رابط شرط و جواب آن است و اگر آن را حذف کنیم، برداشت‌های متفاوتی از جمله خواهد شد، مثلاً «إِنْ» مخففه از ثقیله باشد یا «كَلِّمَهُ» (فعل امر) دلالت بر استئناف کند. (همان، ۲۴۵).

تلازم (التضام): نحویان رابطه‌های خاصی میان بعضی قسمت‌های نحو یافته‌اند که بیانگر ارتباط متقابل دو کلمه است، برای نمونه مضاف و مضاف الیه به‌مانند یک کلمه‌اند، ضمیر، موصوف یا مضاف واقع نمی‌شود، حرف جر بر سر فعل نمی‌آید. تمام حسان این مسائل را تحت عنوان قرینه‌ی تلازم بیان کرده است. این قرینه به سه دسته تقسیم می‌شود: الف - لزوم: ارتباط میان دو کلمه یا عبارت به‌طوری که یکی بدون دیگری قابل تصور نباشد، مانند مضاف و مضاف الیه، موصوف و صفت و موصول و صله. ب - تنافی: نشانگر عدم ارتباط دو چیز است، مانند این که ضمیر، موصوف یا مضاف واقع نمی‌شود. ج - توارد: جایز بودن قرار گرفتن دو کلمه در کنار هم است، مانند فاء شرط که همیشه بر سر جواب شرط نمی‌آید. (همان: ۲۴۵).

ادات: اصولاً هر حرفی مختص اضافه شدن به کلمه و جمله‌ی خاصی بوده و همین، نکته‌ی مهمی در فهم معنی است. ادات بر دو قسم است: ۱ - اداتی که بر جمله می‌آید. ۲ - اداتی که بر مفرد (غیر جمله) وارد می‌شود. قسمت اول مانند نواسخ، حروف نفی، تأکید، استفهام، نهی، ترجی، عرض، تحضیض و قسمت دوم مانند حروف جر، عطف، استثناء و معیت. مثالی که می‌توان بیان کرد، واو معیه است که میان مفعول به و مفعول معه تمایز ایجاد می‌کند. (همان: ۲۴۶).

نغمهانگ: بافت صوتی‌ای را گویند که یک عبارت یا جمله در آن بیان می‌شود. اولین کسی که اصطلاح نغمهانگ را وارد پژوهش‌های زبانی معاصر عربی ساخت، ابراهیم انیس است. وی آن را تحت عنوان موسیقای کلام بیان می‌کند. (انیس، بی تا: ۱۰۳). تمام حسان بر این باور است که بحث نغمهانگ جمله در زبان عربی، بررسی و ثبت نشده است. وی در پایان‌نامه‌ی دکتری خود که بررسی لهجه‌ی عدن بوده، به نتایجی در مورد نغمهانگ جمله دست‌یافته و سپس آن را بر زبان عربی فصیح پیاده کرده است. (حسان، ۱۹۷۳: ۲۲۹-۲۲۸). برای نمونه آیه‌ی زیر را در نظر

می‌گیریم: (وَإِذَا سَمِعُوا الْمَغْوَةَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» یک جمله‌ی دعایی است و پیام آن، آرامش و خیر است، اما در این آیه خطاب مسلمانان به جاهلان بوده، از این رو با فضای آیه همخوانی ندارد. اینجاست که قرینه‌ی نغمه‌نگ اهمیت می‌یابد و «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» با نغمه‌نگ عصبانیت، بیانگر جدایی و قهر است. (همان: ۲۴۶).

نتیجه‌گیری

۱- حرکت آسان‌سازی نحو در عصر حاضر با نحوی دانان مشهوری همچون ابراهیم مصطفی مؤلف کتاب (احیاء النحو)، ضیف شوقی مؤلف کتاب (تیسیر النحو التعليمی قدیماً و حدیثاً مع نهج جدید)، مهدی مخزومی، حسان تمام، عبدالکریم خلیفه و ... در حال پیگیری است. آن‌ها با مطرح ساختن نظریات جدید خدمات ارزنده‌ای به فراگیران نحو عرضه نمودند

۲- ابراهیم مصطفی و مهدی مخزومی راه ابن مضاء قرطبی و سایر اندلسیان معتقد به لغو نظریه عامل را ادامه دادند در این زمینه ابراهیم مصطفی می‌گوید حرکت‌های اعرابی ساخته متکلم است تا با این کار، بر معنایی خاص در تألیف جمله و ساختار کلام دلالت کند او در این کلام خود با ابن جنی هم‌عقیده است شوقی ضیف نیز خواستار لغو دو اعراب محلی و تقدیری در مفرد و جمله گردید.

۳- "مخزومی" برخلاف پیشینیان معتقد است که جمله فعلیه و اسمیه فقط از نظر لفظی و ظاهری باهم فرق دارند؛ و از جهت ساختار نحوی و معنایی یکی هستند و هیچ فرقی در آن دو دیده نمی‌شود. مخزومی معتقد است که نحویان پیشین عامل نحوی را با علت فلسفی می‌سنجیدند و چون تقدیم معلول بر علت را بر نمی‌تافتند، تقدیم معمول بر عامل را جایز نمی‌شمردند. از این رو باعث طرح جمله فعلیه و اسمیه می‌شدند، حال آنکه از نظر مخزومی تقسیم‌بندی جمله بر اساس مسند قابل قبول‌تر از تقسیم آن بر اساس مسندالیه یا مقدم بودن عامل است.

۴- "حسان تمام" نیز تحت تأثیر آرای نحویان متقدم نظیر عبدالقاهر جرجانی و حازم قرطاجنی قائل به تغییر نظریه عامل به نظام نشانه‌شناسی شد. حسان تمام معتقد است که نظریه همبستگی قرینه‌ها، نحو عربی را به جایگاه واقعی خود می‌رساند و گام مثبت و ارزنده‌ای در آموزش نحو

عربی برمی‌دارد. در واقع تمام حسان همبستگی قرینه‌ها را جایگزین عامل کرده است. وی قرینه‌های موجود در نظریه همبستگی را لازم و ملزوم یکدیگر دانسته است و معتقد است که هیچ‌یک از این قرینه‌ها را نباید به‌تنهایی به کار بست. این قرینه‌ها از نظر ایشان در مواردی همچون اعراب، رتبه، مطابقت، تلازم، نغمه‌نگ، صیغه، ادات و رابط خلاصه می‌گردند.

منابع و مأخذ

- ابن انباری (۱۹۶۱ م): الإنصاف، بیروت، مطبعة السعادة.
- (۱۹۵۷): لمح الأدلة فی اصول النحو، سوریه، المطبعة الجامعه السوریه، ۱۹۵۷ م.
- ابن جنی، عثمان (بی تا)، الخصائص، مصر: دار المکتبه العلمیه
- ابن هشام الأنصاری، جمال الدین (۱۹۹۹ م): مغنی اللیب، تحقیق و تعلیق: برکات یوسف هبود، بیروت، شرکه دار الأرقم.
- افغانی، مدرس (۱۳۷۴۰ ش): تصحیح جامع المقدمات، مؤسسه انتشارات هجرت، چاپ هفتم.
- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵ ش): تحلیل گفتمان انتقادی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول.
- انیس، ابراهیم (د.ت): فی اللهجات العربیه، قاهره، دارالعلم.
- الجارم، علی، (۱۹۵۳ م): الجملة العربیه أساس تعبير فی اللغة العربیه، مجمع اللغة العربیه، دمشق، مطبعة وزارة المعارف العمومیة.
- الجرجانی، عبدالقاهر (۲۰۰۱ م): دلائل الاعجاز فی علم المعانی، تعلیق رشیدرضا، بیروت، دارالمعرفه، الطبعة الثالثه،
- الجندی، احمد علم الدین (۱۹۸۴ م): «علامات الاعراب بین النظر و التطبيق»، العدد الثاني، مکه المکرمة، جامعه أم القرى.
- حاجی‌زاده، مهین (۱۳۸۸): دستورنویسی و زبان‌شناسی عربی، تهران، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، چاپ اول.
- حسان، تمام (۱۹۷۳ م): اللغة العربیه معناها و مبناها، القاهره، الهیئة المصریه العامه للكتاب.

- حسّان، تمّام (۲۰۰۲ م): الخلاصه النحویه، القاہرہ، عالم الکتب، الطبعة الأولى.
- حسینی، جبّار (۱۳۸۸ ه.ش): نحو عربی و تسهیل آن با رویکرد زبان‌شناختی، کتاب ماه ادبیات، اسفند ۱۳۸۸، شماره ۳۵، صص ۳۸ تا ۴۱.
- زجاجی، عبدالرحمان (د.ت): الايضاح فی علل النحو، سوریه، دارالنفائس.
- السامرائی، فاضل (۲۰۰۷ م): معانی النحو، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى.
- السیوطی، جلال‌الدین، (۲۰۰۶)، الاقتراح فی أصول النحو، دمشق: دار البیروتی
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۵): تجزیه و تحلیل نشانه‌شناسی-معنا شناسی گفتمان، تهران، سمت.
- طلال، علامه (۱۹۹۳ م): تطور النحو العربی فی مدرستی البصره و الکوفه، بیروت، الفكر اللبناني.
- عبداللطیف، محمّد حماسه، (۱۹۸۳ م): العلامه الاعرابیه فی الجملة بین القديم و الحديث، القاہرہ، دارالفکر العربی.
- القرطبی، ابن مضاء (دوت): الردّ علی النّجاء، الطبعة الثالثة، القاہرہ، دارالمعارف.
- قمری، عبدالستار، (۱۳۸۰): نگرشی نو به علم نحو و بیان کاستی های نحو قدیم، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، زمستان ۱۳۸۰، صص ۳۵۹-۳۷۰.
- مبروک سعید، عبدالوارث، (۱۹۸۵ م): فی اصلاح النحو العربی، کویت، دارالقلم، چاپ اول.
- المخزومی، مهدی، (۱۹۸۶): فی النحو العربی نقد و توجیه، الطبعة الثانية، بیروت، دارالرائد العربی.
- مصطفی، ابراهیم، (۱۹۵۹ م): احیاء النحو، قاہرہ، کمیته تألیف، ترجمه و نشر.
- میرزایی، فرامرز (۱۳۹۵)، کارکرد نشانه‌ای حروف غیرعامل در فهم ساخت نحوی از دیدگاه رضی آسترآبادی، جستارهای زبانی دوره هفتم بهمن و اسفند ۱۳۹۵ شماره ۷، صص ۲۴۱-۲۶۴.
- نوزاد حسن، احمد، (۱۹۹۶ م): المنهج الوصفی فی کتاب سیبویه، بیروت، جامعه قاریونسس.
- نیازی، شهریار، نعیم رحمانی (۱۳۹۲): همبستگی قرینه‌ها در فهم معنی از منظر تمّام حسّان نظریه‌ای جدید یا بازتاب سخن پیشینیان، ادب عربی، تهران، دوره ۵، شماره ۲، صص ۲۶۲-۲۳۹.